

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

در مباحث گذشته عرض شد: این که می‌فرمایند بین انشاء در انشاءات تکوینیه و انشاء در انشاءات تشریحیه فرق است (از این نظر که در انشاءات تکوینیه فاصله‌ای بین تعلق انشاء به منشاء وجود ندارد و لکن در تشریحیه وجود دارد) خلاف و باطل است.

در تکوینیات و انشاءات تکوینیه هیچ حد فاصلی بین تعلق اراده در نفس مولا و بین مراد (که همان تحقق و تکون خارجی آن صورت علمی است) وجود ندارد ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱ این فاء فای زمانیه نیست بلکه صرفاً فای تعلیلیه و تأخیریه است، تأخر از نظر علی نه تاخر زمانی و این ترتب، ترتب علی است که علت اقتضای تحقق معلول را می‌کند بدون هیچ فاصله‌ای.

این مساله در مورد انشاءات تشریحیه هم به همین کیفیت وجود دارد می‌گویند که ممکن است مولا انشاء کند یک متعلقی را در حالی که زمان متعلقش بعد باشد اکرم زیداً لیلۃ الجمعة خب الان شنبه است و لکن در تکوینیات این مساله متحقق نیست یا اکرم زیداً إن جاء الان اصلاً شرط برای اکرام متحقق نیست پس چطور ممکن است که ما بگوییم در تشریحیات بین انشاء و منشاء متعلق انشاء فاصله نیست؟

جواب مساله به همان طوری که عرض شد این است که وجود خارجی

این منشاء با وجود نفسی منشاء متفاوت است وقتی که مولا می‌گوید اکرم زیدا این هیئت او یک وجود نفسی دارد که وجوب باشد، هیئت افعال یک وجود نفسی دارد و یک وجود خارجی در وجود نفسی افعال که تعلق به ماده گرفته است که اکرام باشد، در آن وجود نفسی بین انشاء و منشاء فاصله‌ای و فرقی نیست و لکن نسبت به وجود خارجی منشاء فاصله است حالا آن فاصله هرچه می‌خواهد باشد بالاخره فاصله فاصله است، تفاوتی از این نقطه نظر ندارد، چه تفاوتی می‌کند که مولا بگوید اکرم زیدا الان، الان اکرام زید را بکن، خب بین این گفتن اکرم و بین اکرام زید که الان تعلق گرفته است فرض بکنید یک ساعت فاصله است، بین آن اکرام خارجی یک ساعت فاصله است و چه فرق می‌کند که بگوید الان اکرام بکن یا لیلة الجمعة اکرام بکن چه تفاوت می‌کند تأخر، تأخر است، تاخر یک دقیقه باشد یا چند روز باشد.

شما ممکن است بگویید که در مقام انشاء شرایط اکرام فعلی باشد و لکن در انشاء نسبت به حال، و لکن انشاء نسبت به استقبال شرایط استقبال است و کفی به فرقا، ولی صحبت در این است که اکرامی را که مولا می‌گوید زید را اکرام بکن در لیلة الجمعة، لیلة الجمعة فقط ظرف اکرام است نه این که شرط برای اکرام باشد الان می‌گوید اکرام واجب است و این وجوب را شما باید در ظهر بجا بیاورید یا این وجوب را باید در لیلة الجمعة بجا بیاورید ولی خود این منشاء و متعلق برای انشاء و متعلق برای این هیئت، خودش چیست؟ وجود فعلی است خود آن وجود فعلی عبارت است از همان وجود نفسی که مولا او را در هنگام انشاء قصد می‌کند و بین او و متعلق دیگر نباید اختلاف باشد، هیچ تفاوتی ندارد و هیچ فرقی نمی‌کند که بگوید الان زید را اکرام کن یا سال دیگر، هردو یکی است چرا؟ چون آنچه را که نفس مولا به او تعلق می‌گیرد عبارت است از متعلق

آن انشاء، که آن متعلق انشاء، لاینفک از انشاء است. در نفس مولا معنا ندارد فاصله بیفتد معنا ندارد مولا بگوید که این انشاء که من می‌کنم با آن منشاء اختلاف دارد انشاء را الان می‌کنم ولی منشأش یک سال بعد باید اتفاق بیفتد اگر این طور است پس در نفس مولا چه گذشته است؟ چه چیزی را مولا اراده کرده؟ انشاء بدون مراد و متعلق که معنا ندارد من وجوب را الان بگویم اما صلاتش را بگذارم فردا بگویم یجب علیک، خب چه چیز یجب علیک؟ آن را فردا می‌گویم، می‌گوید خوب الان چیزی را قصد کردی یا نه؟ می‌گویم یجب را الان می‌گویم نصفش را الان می‌گویم نصفش را بعدا مگر من مولا نیستم خب من می‌خواهم این طوری به شما بگویم. الان می‌گویم فردا واجب است که شما فردا یک کاری را بکنی، می‌گویی چه کار کنم؟ می‌گوید صبر کن فردا بشود می‌گویم الان نمی‌خواهم!! این معنا ندارد؟ ممکن است که الان مولا یک چیزی را در ذهنش قصد کرده نخواهد بگوید ولی غیر از این که بگوید مولا چیزی را قصد نکرده، فقط یجب علیک، وجوبی را که متوجه مخاطب می‌کند وجوب متعلق وجوب می‌خواهد، متعلقش چه چیزی است؟ می‌گوید متعلقش را بعدا ببینم که چه کار کنم. چه کار کنم ندارد! معنا ندارد آن چیزی را حتی به نحو ابهام بالاخره فرض کنید مثلا ممکن است چند چیزی را مولا در نظر گرفته باشد بگوید یکی از این چیزهایی که من در نظرم است فردا به تو می‌گویم بالاخره آن متعلق مردد بین چند مساله است بدون تردید هم این معنا ندارد باشد.

پس بنابراین این که مرحوم نائینی می‌فرمایند که متعلق برای انشاء می‌شود با انشاء تخلف پیدا کند ولکن در مسائل تکوینیه این هم محل بحث و مورد نظر است.

بر این اساس مرحوم نائینی وارد در اصل مساله فرق بین واجب مطلق و

مشروط می‌شوند با این بیان که چند مساله را نقل می‌کنند که آن مطالبش خیلی قابل توجه نیست و فقط اتلاف وقت است که این شرط آیا شرط ماده است شرط هیئت است شرط اجزائی است، اجزاء آن است، در نهایت صحبت شان به این برمی‌گردد که شرطی را که مولا در جمله بیاورد یا در جمله شرطیه خبریه یا شرطیه انشائیه مثل *كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود* این شرط خبریه است یا اخباریه یا این که *اكرم زيدا ان جاء* یا *اكرم زيدا ان فعل كذا* یا فی موقع *كذا*. در امثال ذلک آن شرط به مفهوم جمله برمی‌گردد یعنی شرطی که در این جا هست در جمله اخباریه شرطیه *اذا كانت الشمس طالعة فالنهار موجود* مشروط ما در این جا وجود النهار است نه صرف الوجود تنها، نه النهار تنها، خب معنا ندارد النهار تنها، مشروط باشد به طلوع شمس، خود صرف الوجود هم که در آنجا معنا ندارد پس وجود النهار که مفهوم جمله فالنهار موجود است این فالنهار موجود مفهوم جمله خبریه اخباریه مشروط می‌شود برای اذا كانت الشمس الطالعه.

و همین‌طور در جمله انشائیه که می‌گوید *اكرم زيدا اذا جاء* این نفس اکرام در این جا مشروط نیست یا نفس وجوب هم در این جا مشروط نمی‌شود، چون وجوب خودش بدون آن شیء موجب معنا ندارد، اگر شیئی واجب است اگر یک وجوبی است این وجوب موجب می‌خواهد، آنچه که به آن تعلق گرفته است می‌خواهد، وجوب لنگ در هوا که ما نداریم همین وجوبی که در اینجا مولا القاء می‌کند، متعلق وجوب به اضافه وجوب می‌شود چی؟ می‌شود مشروط یعنی وجوب الاکرام أو الاکرام واجب، این می‌شود وجوب برای اکرم زيدا اذا جاء *وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا* این ان استطعت فحج می‌شود وجوب الحج عند الاستطاعه این وجوب الحج می‌شود مشروط برای ان استطعت یا الشرط للحج تحقق الاستطاعه، برای وجوب الحج تحقق الاستطاعه

این مفهومی که در این جا مولا، آن را مشروط می کند برای این قضیه شرطیه ما، درست شد.

حالا معیاری که مرحوم نائینی در این جا بدست می دهند این است که در قیود و شرطهایی که مولا آن شرطها را در نظر می گیرد و آن مشروط را مرتب بر این شرط می کند از دو حال خارج نیست: یا از امور اختیاریه است یا غیراختیاریه در آن اموری که در آن شرطهایی که در اختیار مکلف نیست مثل زمان که در اختیار مکلف نیست آن شرطهایی که تحققش در اختیار مکلف نیست مثل وقوع یک حادثه مثل زلزال که در اختیار مکلف نیست شرط برای صلاة آیات وقوع زلزال است یا خسوف و کسوف و امثال ذلک است یا شرطی که فرض کنید که تحقق یک امر خارجی است، زید اگر یک امری را انجام بدهد که اصلا ارتباطی به من و آن مخاطب که مکلف است ندارد.

در شرطهایی که در اموری که وقوع آن در اختیار مکلف نیست مولا نسبت به امر و دایره طلب آن امور را فوق دائره طلب و مفروض الوجود فرض می کند، زیرا اگر بخواهد این اموری که تحققش در اختیار مخاطب و مکلف نیست در دائره طلب قرار بگیرد پس بنابراین موجب نسخ خود طلب مولا خواهد شد مولا وقتی که بگوید *اذا زالت الشمس فصل صلاة الظهر* اگر شمس زوال پیدا کرد وجوب بر شما متعلق می شود پس بنابراین هنوز که شمس زوال پیدا نکرده وجوب هم تعلق به شما ندارد مولا هیچ کار نکرده اصلا انگار حرفی نزده اگر این شرط تحقق پیدا بکند واجب است بر شما که زید را اکرام بکنید خب شرط که تحقق پیدا نکرده در اختیار مکلف هم نیست پس وجوب بر اکرام هم نیامده چون وجوبی که بر سر اکرام آمده است خود آن وجوب در مقام انشاء مترتب بر شرط غیراختیاری است شرط اختیاری هم حاصل نشده پس بنابراین وجوب هم

اصلا حاصل نمی‌شود شرط اختیاری وقتی حاصل نشود وجوب هم در این جا اصلا حاصل نشده.

اگر مولا در اینجا مواردی را که در اختیار مکلف نیست مقارناتی که آن مقارنات در اختیار مکلف نیست زمانی که آن زمان در اختیار مکلف نیست وقوع حوادثی که آن حوادث در اختیار مکلف نیست اگر اینها را در دایره طلب قرار بدهد که طلب متعلق شده است به آن منشاء با تقید به این مقارنات این می‌شود خود نقض غرض این اصلا باعث نسخ وجوب و طلب خواهد شد خود طلب فی حد نفسه در این جا چیز نیست مثل آن ایقاعاتی که می‌گویند مترتب بر یک امر خارجی هست می‌گویند زوجتی طالق ان اتفق کذا این که دیگر معنا ندارد زوجتی طالق فرض کنید اگر زید از یک جا وارد شهر بشود زوجتی طالق را وقتی که دارد انشاء می‌کند زوجتی طالق این انشاء مترتب بشود بر یک امر غیر مفروض یا غیر متحقق الوجود اگر بنخواهد تصور بشود خب چطور انشاء در این جا محقق شده؟ معنا ندارد یعنی این مقام اراده نمی‌شود در عین حال هم اراده بر این مساله باشد و هم انسان در عین اراده بر ایقاء یک امر نداند که این امر انجام می‌شود یا نه؟ اصلا نمی‌داند که انجام می‌شود یا نه؟

یا این که نسبت به عقد باشد می‌گوید زوجتی طالق زن من طلاق پیدا کند اگر آن بیاید خدایا بیاید دیگر این که دارم می‌گویم یک وقت نشود خراب بشود این اگر خراب بشود زوجتی طلاق (می‌گویند یکی رفته بود در بانک و بانک را زده بود و پولها را برداشت و بعد به آن مسئول بانک می‌گوید خب کی پولها را برداشته؟ گفت تو برداشتی زد توی کله‌اش و خلاصه او را کشت! یک مردی هم با زنش ایستاده بودند رو کرد به آن مرد و گفت کی پولها را برداشته؟ گفت من ندیدم کی برداشته ولی زنم دیده که تو برداشتی من ندیدم این دیده بیا

حساب این را هم برس فعلا که هفت تیر دستت افتاده بیا این مشکل ما را هم حل کن) خب در این صورت مولا که می‌گوید زوجتی طالق این زوجتی طالق را نمی‌تواند بگوید که انشائش مترتب بر یک امری باشد که نمی‌داند خود این امر را انجام می‌دهد یا نه این در صورتی که تحقق اراده از مراد است مقام اراده در این جا معنا ندارد این تخلف از مراد در این جا می‌آید.

ولی نسبت به یک امر اختیاری اگر آن امری که شرط برای آن فعل است امر اختیاری باشد مثلا طهارت باشد در اختیار او باشد کسب طهارت مائیه برای صلاة یا استقبال باشد ثوب و مقدمات و امثال ذلک باشد اگر در این امور باشد خب این می‌شود خارج از دائره طلب مولا او را تصور کند و طلب را اصلا مترتب فقط نفس همان متعلق انشاء و اراده بکند *يجب عليك الصلاة* این *يجب عليك الصلاة مطهرا متطهرا*، *يجب عليك الصلاة بثوب الطاهر* اراده متعلق برای صلاة شده است آن صلاة مشروط به لباس طاهر شرطش هم در اختیار مکلف است اشکال ندارد دیگر موجب نسخ خود امر و موجب نقض خود اراده نخواهد شد صلاة با طهارت را من به تو امر می‌کنم خب نسبت به صلاتش این طور است نسبت به طهارتش کسب طهارت کند نسبت به صلاتش امر تعلق گرفته است نسبت به ثوب طاهرش از بغچه بردارد نگوید لباسم کثیف است بغچه‌ام آن جاست یکی من را بلند کند و بیاید لباسم را بپوشد نه بلند شو برو لباس را از آن جا بردار نسبت به استقبال در تمام این موارد مساله از این قبیل است.

آن وقت حالا اگر در این جا این مساله این امری که می‌تواند در اختیار مکلف باشد این مساله شرط قرار بگیرد مولا می‌تواند این امر را در دائره طلب قرار بدهد بشود واجب واجب مشروط یعنی در اختیار مکلف است که کسب این مقدمه و شرط را بکند و وقتی که این را انجام داد آن هم برآن مترتب

می‌شود مثلاً فرض کنید که مبیت به شب سیزدهم ليله ثلاثه عشر ذیحجه میبش در اختیار مکلف است مکلف می‌تواند مبیت بکند یا نکند این در اختیار مکلف است واجب نیست اما اگر مبیت کرد شارع می‌گوید يجب عليك الرمي ليلة الثالث عشر رمي مترتب بر این است می‌تواند خود مکلف این امر را انجام ندهد در روز دوازدهم قبل از غروب آفتاب از منی خارج بشود خب امری هم براو مترتب نیست .

من باب مثال چیزهای دیگر نسبت به خیلی موارد داریم که اگر مثلاً فرض کنید در ماه رمضان ما بنا را بر این بگذاریم اختیار سفر را شارع بر عهده مکلف گذاشته و از آیه شریفه ما این مساله را بفهمیم ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾ اگر در این جا سفر بود يجب عليك القضا اگر حاضر باشی يجب عليك.

یا فرض کنید مثلاً اختیار اقامت عشره ایام در سفر و عدم اقامه عشره ایام را در اختیار مسافر است که مسافر وقتی که وارد یک شهر بشود اختیار دارد عشره ایام اقامت کند يجب عليه تمام اقل عشره ایام باشد يجب عليه القصر پس قصر و اتمام در اختیار مکلف است به اختیار شرط این وجوب که شرطش اقامه و عدم اقامه باشد این هم فرض بکنید می‌تواند دو روز و بیشتر باشد و امثال ذلک.

در این صورت این می‌شود واجب مشروط اگر شارع اختیار این فعل را در مقام بیان به مکلف داده است و او را در دائره تکلیف قرار داده است خود

اختیار شرط را در دائره تکلیف قرار داده نه خارج از دائره تکلیف به این منوال که آن تکلیف مولا تعلق می‌گیرد به قصر مترتب بر نیت اقل من عشره ایام و جوب تمام مترتب بر اقامه عشره ایام که خود این اقامه عشره ایام هم در دائره طلب آن اراده مولا به او هم تعلق گرفته است بعنوان اختیار و اختیارش در دست چیز است این در این جا می‌تواند این امر اختیاری هم در دائره طلب قرار بگیرد واجب بشود واجب مشروط هم خارج از دائره طلب قرار بگیرد که امر وجودی باشد یعنی این دیگر بسته به اراده و نظر مولاست که در مقام اراده و انشاء مولا چگونه اراده کرده است این می‌شود واجب مطلق.

با توجه به این مساله و مطلبی که ما در بحث‌های قبلی نسبت به شرطهایی که آن شرطها را مولا لحاظ می‌کند در القاء امر آن مطالبی که گفتیم مطلب مرحوم نائینی بطلاش دیگر واضح می‌شود.

دلیل بر این مساله همان طور که قبلا گفتیم این است که آنچه را که دخالت دارد در اراده مولا اختیار مکلف بر انجام آن شرط و عدم اختیار نیست آنچه که دخالت دارد در اراده مولا نفس انبعاث طلب انبعاث داعی است نسبت به خصوصیات خود متعلق او فقط دخالت دارد در اطلاق و اشتراط نه اختیار مکلف نسبت به ایجاد حوادث و عدم اختیارش لذا در بحث زوال وقتی که شارع می‌گوید یک ساعت دیگر یجب علیک صلاة الظهر مگر زوال شمس در اختیار مکلف است؟ پس چرا می‌گوییم صلاة شمس واجب مطلق است چرا می‌گوییم؟ به خاطر این است که وقتی که مولا وجوب صلاة ظهر را در نظر گرفته است وجوب صلاة ظهر را علی کل حال و بای نحو کان در نظر گرفته است منتهی آن وجوب را مشروط به صلاة کرده است و وقتی که می‌گوید اکرم زیدا ليلة الجمعة آیا وجوب اکرامی که الان می‌گوید مشروط است یا مطلق است؟ وجوب مطلق

می‌شود چرا؟ زیرا این وجوب تعلق گرفته است بر اکرام بای‌نحوکان و فی‌ای‌شرائط. الا این که ظرف اکرام لیلۃ‌الجمعه پس لیلۃ‌الجمعه داخل در خود آن طلب نیست بعنوان ظرف برای وجوب اکرام است نه این که داخل در آن محدوده در آن دائره طلب باشد.

پس بنابراین این که ایشان می‌فرمایند اگر شرط شرط اختیاری باشد و شارع شرط اختیاری را می‌تواند در دائره طلب قرار بدهد چون اختیاری است و اگر در اختیار نباشد شارع نمی‌تواند او را خارج از دائره طلب قرار بدهد باطل ممحض فی‌البطلان این در خارج از دائره طلب قرار دادن اصلا به اختیار و عدم اختیار مکلف بر نمی‌گردد به خود خصوصیتی برمی‌گردد که آن خصوصیت را مولا در مقام انبعاث طلب و داعی برای تعلق این امر در نظر گرفته است معرای از شرط یا به ضمیمه آن شرط اگر شارع آن نفس متعلق را در نظر گرفته باشد بدون امر دیگری و طلب به خود او تعلق گرفته باشد این می‌شود واجب مطلق اگر او را داعی برای خود آن اراده و انشاء خود آن متعلق فی حد نفس نباشد بلکه امر دیگری باشد که در صورت تحقق آن امر بر داعی برای خود آن متعلق پیدا می‌شود قبل از حصول آن امر اصلا داعی نباشد مثل چی؟ مثل وجوب صلاة بالنسبه به اقامه، شارع به خود تمامیت اراده و طلب او تعلق نگرفته است به صلاة تعلق گرفته نه به تمامیت و نه به قصر هیچ کدام، این وجوب قصر و وجوب تمام مترتب بر تحقق یک شرط است آن شرط را در اختیار او گذاشته است والا داعی مولا برای او نیست مولا نه داعی برای قصر دارد نه برای اتمام می‌گوید دست خودت است نه مولا داعی برای نماز آیات دارد که بخواند می‌گوید در صورت تحقق این حادثه یجب علیک الصلاة‌الایات که این مساله را عرض کردیم.

حالا البته وقت گذشت انشاءالله تتمه‌اش برای فردا که با توجه به این قضیه اصلا مساله اختیار مکلف در اراده مولا در انشاء ارتباطی ندارد و این قضیه اصلا ربطی به مکلف ندارد و این تعریف واجب و مطلق، تعریف باطلی است.